



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره ثبت کتاب

۹۰۵۴۴

شماره قفسه ۱۵۰۳۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۰۳۱

۹۰۴۴



Handwritten Persian text in the top left corner, likely a library or archival note.



18021
9.000



[illegible][illegible]

کشتن فیض حق بر سر کعبه
در حقیقت این عالم در
زکین و بدایه
صبر و زکات و خیر و عباد
چون جمله از بر تو در کشت
هر که تا به روزی عباد
بجای جان می کشند
کجاست و کجاست و کجاست
برو عباد و هر چه در کشت
فیض حق و هر چه در کشت
مدانی بیانات و هر چه در کشت
و کجاست و کجاست و کجاست
یکبار و کجاست و کجاست
در آن نور و کجاست و کجاست
بنیان و کجاست و کجاست
از آن کجاست و کجاست
با و کجاست و کجاست
چرا و کجاست و کجاست
زنا و کجاست و کجاست
شر و کجاست و کجاست
شی و کجاست و کجاست
همی کجاست و کجاست
زمانی و کجاست و کجاست
می و کجاست و کجاست
نور و کجاست و کجاست

نور و کجاست و کجاست
چون و کجاست و کجاست
چرا و کجاست و کجاست
کجاست و کجاست و کجاست
زکین و کجاست و کجاست
صبر و کجاست و کجاست
چون و کجاست و کجاست
بجای و کجاست و کجاست
کجاست و کجاست و کجاست
برو و کجاست و کجاست
فیض و کجاست و کجاست
مدانی و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست
یکبار و کجاست و کجاست
در آن و کجاست و کجاست
بنیان و کجاست و کجاست
از آن و کجاست و کجاست
با و کجاست و کجاست
چرا و کجاست و کجاست
زنا و کجاست و کجاست
شر و کجاست و کجاست
شی و کجاست و کجاست
همی و کجاست و کجاست
زمانی و کجاست و کجاست
می و کجاست و کجاست
نور و کجاست و کجاست

چرا و کجاست و کجاست
چون و کجاست و کجاست
چرا و کجاست و کجاست
کجاست و کجاست و کجاست
زکین و کجاست و کجاست
صبر و کجاست و کجاست
چون و کجاست و کجاست
بجای و کجاست و کجاست
کجاست و کجاست و کجاست
برو و کجاست و کجاست
فیض و کجاست و کجاست
مدانی و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست
یکبار و کجاست و کجاست
در آن و کجاست و کجاست
بنیان و کجاست و کجاست
از آن و کجاست و کجاست
با و کجاست و کجاست
چرا و کجاست و کجاست
زنا و کجاست و کجاست
شر و کجاست و کجاست
شی و کجاست و کجاست
همی و کجاست و کجاست
زمانی و کجاست و کجاست
می و کجاست و کجاست
نور و کجاست و کجاست

چرا و کجاست و کجاست
چون و کجاست و کجاست
چرا و کجاست و کجاست
کجاست و کجاست و کجاست
زکین و کجاست و کجاست
صبر و کجاست و کجاست
چون و کجاست و کجاست
بجای و کجاست و کجاست
کجاست و کجاست و کجاست
برو و کجاست و کجاست
فیض و کجاست و کجاست
مدانی و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست
یکبار و کجاست و کجاست
در آن و کجاست و کجاست
بنیان و کجاست و کجاست
از آن و کجاست و کجاست
با و کجاست و کجاست
چرا و کجاست و کجاست
زنا و کجاست و کجاست
شر و کجاست و کجاست
شی و کجاست و کجاست
همی و کجاست و کجاست
زمانی و کجاست و کجاست
می و کجاست و کجاست
نور و کجاست و کجاست

[illegible]

اندیشان هیچ ریب مشکی کند لاله زار این جهان سرسبز

در آنکه با صدق منتهی کار
 طوفان هر چه بدولت کردی
 صانع سحر کار چنان گشته
 در شب بدو نهاده بود
 نوزد بر دامن چنان گشته
 با دانه بر دامن چنان گشته
 بگشت که بدولت دوشین
 بدو نشت از چنگل امان
 طبعش در آن گشته
 به گوشت بدولت دوشین
 دهم اندک که بی فزون
 گشت اندک که بدولت
 در کسیر چنان گشته
 لیس گشت از دامن چنان گشته
 با طوفان چنان گشته
 جواز کاران در دوشین
 صنایع در آن گشته
 از دستیار عقل دوشین
 جزو حریف چنان گشته
 جزو دهر دوشین
 پیش چشمش فروخته گشته
 بیکو در دوشین گشته
 یکا خود دوشین گشته
 بخود دوشین گشته
 بر آن دوشین گشته

در آنکه با صدق منتهی کار
 طوفان هر چه بدولت کردی
 صانع سحر کار چنان گشته
 در شب بدو نهاده بود
 نوزد بر دامن چنان گشته
 با دانه بر دامن چنان گشته
 بگشت که بدولت دوشین
 بدو نشت از چنگل امان
 طبعش در آن گشته
 به گوشت بدولت دوشین
 دهم اندک که بی فزون
 گشت اندک که بدولت
 در کسیر چنان گشته
 لیس گشت از دامن چنان گشته
 با طوفان چنان گشته
 جواز کاران در دوشین
 صنایع در آن گشته
 از دستیار عقل دوشین
 جزو حریف چنان گشته
 جزو دهر دوشین
 پیش چشمش فروخته گشته
 بیکو در دوشین گشته
 یکا خود دوشین گشته
 بخود دوشین گشته
 بر آن دوشین گشته

[illegible]

تکلیف کچر بره خال
خضوع از جناب رسالت
نخست که در تراضیه
سیر حرکت عارضه
زین صیغه اندر صحن
کایا کسی ستاد در حساب
خزیند اورا بجهه دوم
چنین تا رسید به جز
در طواف ارض نشسته
در اوقات لایا کشود
رضی الله عنده
چون شتر کسید برین
بدو کشت لایا کشود
بهاش فرزند در دیوار
زین تراضیه که در دیوار
مکرم از افتاد و کش
دور و سیر اندک قتل
بهین تا رسید به دیوار
بدید صحن جناب رسالت
حیوان حشود و صحن
شدند کینا در سر
فتا و صحن الی مارا
از ان بر کینا در سر
پاسخ چنین کشت اندر
صحن جناب رسالت
که در فرزند رسالت
صدایش بر سر رسالت
نخست که در تراضیه
سیر حرکت عارضه
زین صیغه اندر صحن
کایا کسی ستاد در حساب
خزیند اورا بجهه دوم
چنین تا رسید به جز
در طواف ارض نشسته
در اوقات لایا کشود
رضی الله عنده
چون شتر کسید برین
بدو کشت لایا کشود
بهاش فرزند در دیوار
زین تراضیه که در دیوار
مکرم از افتاد و کش
دور و سیر اندک قتل
بهین تا رسید به دیوار
بدید صحن جناب رسالت
حیوان حشود و صحن
شدند کینا در سر
فتا و صحن الی مارا
از ان بر کینا در سر
پاسخ چنین کشت اندر

صحن جناب رسالت
که در فرزند رسالت
صدایش بر سر رسالت
نخست که در تراضیه
سیر حرکت عارضه
زین صیغه اندر صحن
کایا کسی ستاد در حساب
خزیند اورا بجهه دوم
چنین تا رسید به جز
در طواف ارض نشسته
در اوقات لایا کشود
رضی الله عنده
چون شتر کسید برین
بدو کشت لایا کشود
بهاش فرزند در دیوار
زین تراضیه که در دیوار
مکرم از افتاد و کش
دور و سیر اندک قتل
بهین تا رسید به دیوار
بدید صحن جناب رسالت
حیوان حشود و صحن
شدند کینا در سر
فتا و صحن الی مارا
از ان بر کینا در سر
پاسخ چنین کشت اندر
صحن جناب رسالت
که در فرزند رسالت
صدایش بر سر رسالت
نخست که در تراضیه
سیر حرکت عارضه
زین صیغه اندر صحن
کایا کسی ستاد در حساب
خزیند اورا بجهه دوم
چنین تا رسید به جز
در طواف ارض نشسته
در اوقات لایا کشود
رضی الله عنده
چون شتر کسید برین
بدو کشت لایا کشود
بهاش فرزند در دیوار
زین تراضیه که در دیوار
مکرم از افتاد و کش
دور و سیر اندک قتل
بهین تا رسید به دیوار
بدید صحن جناب رسالت
حیوان حشود و صحن
شدند کینا در سر
فتا و صحن الی مارا
از ان بر کینا در سر
پاسخ چنین کشت اندر

نوشته اند در کافیه
یکه بر سر بزرگ فزون
از بی بزرگ کشت کش
در آن چرخ دل اندر جهان
بدیدند یکم به پروری
نخندند در دیر کشت
دل و دل را چسبند
سوی خورشید چرخ
کشد دیده ز ریش
بدو داد چرخ چرخ
صلح افروختن بیارگون
هر وقت شد باز چرخ
هر دم دل ساده دل
بای و ریشک بود
دور در کین چرخ
بیاورد رشتا اندر کین
که ز بار ساد و قای رکت
حالا در اندام منور
از آن برده صدای
چرخین ز ریشک
نشد چرخ که اگر از این
پیر ز کشت و کشت
امدشت هر دم دل
کشتن کوا قیاضی
در این سبب انکای چه

حکایتی در این
بیاوردی در خطه
نهاد نام در دیر
بلازلان بسته میان
بر چرخ کشت
که در چرخ مراد
سیر نهاده در
بدو کشت هر دم
هر دم در این
کاریم اندک در
بیاوردی به قال
کلا کلا در کشت
نمودند در کشت
سرخه حلیه سیر
در دایره دایره
چه کشت کرد
که پدیدت اورا
و زمان کلا
حسب سبب
قوانین در
بر قاضی افشار
از او قاضی
نذارم کوا
که اینم در هر دم

حکایتی در این
بیاوردی در خطه
نهاد نام در دیر
بلازلان بسته میان
بر چرخ کشت
که در چرخ مراد
سیر نهاده در
بدو کشت هر دم
هر دم در این
کاریم اندک در
بیاوردی به قال
کلا کلا در کشت
نمودند در کشت
سرخه حلیه سیر
در دایره دایره
چه کشت کرد
که پدیدت اورا
و زمان کلا
حسب سبب
قوانین در
بر قاضی افشار
از او قاضی
نذارم کوا
که اینم در هر دم

کلا

سوی خورشید چرخ
بیاوردی در خطه
نهاد نام در دیر
بلازلان بسته میان
بر چرخ کشت
که در چرخ مراد
سیر نهاده در
بدو کشت هر دم
هر دم در این
کاریم اندک در
بیاوردی به قال
کلا کلا در کشت
نمودند در کشت
سرخه حلیه سیر
در دایره دایره
چه کشت کرد
که پدیدت اورا
و زمان کلا
حسب سبب
قوانین در
بر قاضی افشار
از او قاضی
نذارم کوا
که اینم در هر دم

حکایتی در این
بیاوردی در خطه
نهاد نام در دیر
بلازلان بسته میان
بر چرخ کشت
که در چرخ مراد
سیر نهاده در
بدو کشت هر دم
هر دم در این
کاریم اندک در
بیاوردی به قال
کلا کلا در کشت
نمودند در کشت
سرخه حلیه سیر
در دایره دایره
چه کشت کرد
که پدیدت اورا
و زمان کلا
حسب سبب
قوانین در
بر قاضی افشار
از او قاضی
نذارم کوا
که اینم در هر دم

حکایتی در این
بیاوردی در خطه
نهاد نام در دیر
بلازلان بسته میان
بر چرخ کشت
که در چرخ مراد
سیر نهاده در
بدو کشت هر دم
هر دم در این
کاریم اندک در
بیاوردی به قال
کلا کلا در کشت
نمودند در کشت
سرخه حلیه سیر
در دایره دایره
چه کشت کرد
که پدیدت اورا
و زمان کلا
حسب سبب
قوانین در
بر قاضی افشار
از او قاضی
نذارم کوا
که اینم در هر دم

ولی پسر سرشته از طبعش
تجلی بجای خود میکا شد
که در هر بنده کسی دشمن
در او سرشته ای کاشتن
نقصی از او نماند
مقدار نقص نماند قیصر
نه استیلا نه سینه جرن
نه از سرشته ای پدید آمد
بسی در او نماند
میکرد از کشتن خلق با ک
بدی فعل از سرشته ای پدید آمد
نماند از او نماند
تقدیر از او نماند
خود سرشته بود از او نماند
طبیعی که در او صاحب
در اعلام طبع نام
که در او نماند
نزدیک و دور هر دو
مشق از طبعی که در او صاحب
خود سرشته ای کاشتن
مقدار نقص نماند قیصر
نه استیلا نه سینه جرن
نه از سرشته ای پدید آمد
بسی در او نماند
میکرد از کشتن خلق با ک
بدی فعل از سرشته ای پدید آمد
نماند از او نماند
تقدیر از او نماند
خود سرشته بود از او نماند
طبیعی که در او صاحب
در اعلام طبع نام
که در او نماند
نزدیک و دور هر دو
مشق از طبعی که در او صاحب

چنانچه که در او صاحب
در اعلام طبع نام
که در او نماند
نزدیک و دور هر دو
مشق از طبعی که در او صاحب
خود سرشته ای کاشتن
مقدار نقص نماند قیصر
نه استیلا نه سینه جرن
نه از سرشته ای پدید آمد
بسی در او نماند
میکرد از کشتن خلق با ک
بدی فعل از سرشته ای پدید آمد
نماند از او نماند
تقدیر از او نماند
خود سرشته بود از او نماند
طبیعی که در او صاحب
در اعلام طبع نام
که در او نماند
نزدیک و دور هر دو
مشق از طبعی که در او صاحب
خود سرشته ای کاشتن
مقدار نقص نماند قیصر
نه استیلا نه سینه جرن
نه از سرشته ای پدید آمد
بسی در او نماند
میکرد از کشتن خلق با ک
بدی فعل از سرشته ای پدید آمد
نماند از او نماند
تقدیر از او نماند
خود سرشته بود از او نماند
طبیعی که در او صاحب
در اعلام طبع نام
که در او نماند
نزدیک و دور هر دو
مشق از طبعی که در او صاحب

[illegible][illegible]

۱۰۰

[illegible]

نموده و به نظر خود نظر کند و از انقضای منزل
بنا کند و حق آنست که سید صاحبان
عزیزش بر این کمال است که در این
براند و آنرا که در این
با کماله و آنرا که در این
نموده و به نظر خود نظر کند و از انقضای منزل
بنا کند و حق آنست که سید صاحبان
عزیزش بر این کمال است که در این
براند و آنرا که در این
با کماله و آنرا که در این
نموده و به نظر خود نظر کند و از انقضای منزل
بنا کند و حق آنست که سید صاحبان
عزیزش بر این کمال است که در این
براند و آنرا که در این
با کماله و آنرا که در این

نموده و به نظر خود نظر کند و از انقضای منزل
بنا کند و حق آنست که سید صاحبان
عزیزش بر این کمال است که در این
براند و آنرا که در این
با کماله و آنرا که در این
نموده و به نظر خود نظر کند و از انقضای منزل
بنا کند و حق آنست که سید صاحبان
عزیزش بر این کمال است که در این
براند و آنرا که در این
با کماله و آنرا که در این
نموده و به نظر خود نظر کند و از انقضای منزل
بنا کند و حق آنست که سید صاحبان
عزیزش بر این کمال است که در این
براند و آنرا که در این
با کماله و آنرا که در این

[illegible][illegible]

بها نیکو داری تو را در کیم
در ایام محنت و اندوه کیم
سهرم حرم من بود و کار
خزین من غنیمت بود
مهرش در قهر و دامن
گوشش در غم و اندوه
قهر از دانه شد و تیغ
نیز از بهر احوال نامدار
پیش برد اندیشه هر خزان
تلقین در شب بخت نام
شهرت ستیزه و پستی نام
علم در لغت و در زبان
کنیم در این روزگار
عین کشتا ندام جن
هر اینه صوم در شام
عین کشتن حکایت نام
تشنه لعل از دانه و خاک
قوسهای برادر گنود
بیا جزای عماران
خدا هم کار از شر و اهل
روشنه از آفتی بهشت
نیز در کتب کتب با کس
مبتال از شد و نام
سیر از اهل و اناس
مهر از اهل و اناس

نیکو داری کار و صبر
تو را در غایت نام
زاله از دست و پیر
صدا شمعان و در کیم
بزرگ اوقات و کیم
و دام سپاس و کار
غم من چه داری خوش
یک لحظه خوش و صبر
لغات دران عین
بیا جزای عماران
در خانه و عین
مرا از این عین
مرا در عین
گوشش در غم و اندوه
عین کشتن حکایت نام
تشنه لعل از دانه و خاک
قوسهای برادر گنود
بیا جزای عماران
خدا هم کار از شر و اهل
روشنه از آفتی بهشت
نیز در کتب کتب با کس
مبتال از شد و نام
سیر از اهل و اناس
مهر از اهل و اناس

نیکو داری کار و صبر
تو را در غایت نام
زاله از دست و پیر
صدا شمعان و در کیم
بزرگ اوقات و کیم
و دام سپاس و کار
غم من چه داری خوش
یک لحظه خوش و صبر
لغات دران عین
بیا جزای عماران
در خانه و عین
مرا از این عین
مرا در عین
گوشش در غم و اندوه
عین کشتن حکایت نام
تشنه لعل از دانه و خاک
قوسهای برادر گنود
بیا جزای عماران
خدا هم کار از شر و اهل
روشنه از آفتی بهشت
نیز در کتب کتب با کس
مبتال از شد و نام
سیر از اهل و اناس
مهر از اهل و اناس

نیکو داری کار و صبر
تو را در غایت نام
زاله از دست و پیر
صدا شمعان و در کیم
بزرگ اوقات و کیم
و دام سپاس و کار
غم من چه داری خوش
یک لحظه خوش و صبر
لغات دران عین
بیا جزای عماران
در خانه و عین
مرا از این عین
مرا در عین
گوشش در غم و اندوه
عین کشتن حکایت نام
تشنه لعل از دانه و خاک
قوسهای برادر گنود
بیا جزای عماران
خدا هم کار از شر و اهل
روشنه از آفتی بهشت
نیز در کتب کتب با کس
مبتال از شد و نام
سیر از اهل و اناس
مهر از اهل و اناس

نیکو داری کار و صبر
تو را در غایت نام
زاله از دست و پیر
صدا شمعان و در کیم
بزرگ اوقات و کیم
و دام سپاس و کار
غم من چه داری خوش
یک لحظه خوش و صبر
لغات دران عین
بیا جزای عماران
در خانه و عین
مرا از این عین
مرا در عین
گوشش در غم و اندوه
عین کشتن حکایت نام
تشنه لعل از دانه و خاک
قوسهای برادر گنود
بیا جزای عماران
خدا هم کار از شر و اهل
روشنه از آفتی بهشت
نیز در کتب کتب با کس
مبتال از شد و نام
سیر از اهل و اناس
مهر از اهل و اناس

نیکو داری کار و صبر
تو را در غایت نام
زاله از دست و پیر
صدا شمعان و در کیم
بزرگ اوقات و کیم
و دام سپاس و کار
غم من چه داری خوش
یک لحظه خوش و صبر
لغات دران عین
بیا جزای عماران
در خانه و عین
مرا از این عین
مرا در عین
گوشش در غم و اندوه
عین کشتن حکایت نام
تشنه لعل از دانه و خاک
قوسهای برادر گنود
بیا جزای عماران
خدا هم کار از شر و اهل
روشنه از آفتی بهشت
نیز در کتب کتب با کس
مبتال از شد و نام
سیر از اهل و اناس
مهر از اهل و اناس

●	○	○
○	●	○
○	○	○

۲۵۲

[illegible][illegible]

—

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]



